گفت‌وگوی «جوان» با برادر مدافع حرم «شهید عباس دانشگر» که ۲۰ خرداد ۹۵ به شهادت رسید

برادرم جوانی‌اش را فدای اهل بیت(ع) کرد

■ زینب محمودی عالمی

زمانی که با علیرضا دانشگر، برادر شهید مدافع حرم عباس دانشگر همکلام شدیم به تازگی پیکر شهید وارد کشور شده بود و هنوز خانواده دانشگر در معراج شهدا مراسم شناسایی و وداع با پیکر عزیزشان را انجام می‌دادند. با این وجود برادر شهید با صلابت و صبر خاصی با ما گفت و گو کرد و از یک شهید دهه هفتادی گفت که در سن ۲۳ سالگی جوانی‌اش را فدای قافله‌سالاران مسیر حق و عدالت و توحید یعنی اهل بیت(ع) کرد. شهید عباس دانشگر متولد ۱۳۷۲ بود که ظهر ۲۰ خردادماه ۹۵ در سوریه به شهادت رسید و پیکرش ۲۵ خرداد در زادگاهش سمنان تشییع و به خاک سپرده شد. در حالی که تنها ۴۰ روز قبل از اعزام جشن نامزدی‌اش را برگزار کرده بود. آنچه می‌خوانید حاصل همکلامی ما با علیرضا دانشگر برادر شهید است.

شما برادر بزرگ‌تر عباس بودید؟ شهید در چه خانواده‌ای پرورش یافت که جوانی‌اش را فدای اهل بیت (ع) کرد؟

من برادر بزرگ‌تر عباس هستم. او هفت سال از من کوچک‌تر بود. ما چهار خواهر و برادر هستیم که عباس ۱۸ اردیبهشت سال ۷۲ به دنیا آمد و آخرین پسر خانواده بود. پدرم پاسدار بودند و در کل خانواده‌ای مذهبی داریم. عباس با روحیه انقلابی بزرگ شد. از همان کودکی در هیئت‌ها بود و از دوران راهنمایی خودش را وقف اهل بیت و شرکت در مراسم امام‌حسین(ع) کرد. یک هیئت هفتگی در پایگاه بسیجشان داشتند که برادرم هر هفته در آن شرکت می‌کرد و به همراه دوستانش زیارت عاشورا، دعای کمیل و... برگزار می‌کردند. عباس در دبیرستان رشته ریاضی خواند و پیش‌دانشگاهی را که تمام کرد در گزینش داخلی دانشگاه افسری و تربیت پاسداری امام‌حسین(ع) قبول شد.

صفات حسنه برادرتان چه بود که شهادت نصیبشان شد؟

همان طور که عرض کردم برادرم از کودکی بچه هیئتی بود و عشق امام حسین(ع) در دلش بود و هر جایی می‌دید مراسم سینه‌زنی برای سیدالشهدا(ع) برقرار است خودش را به آنجا می‌رساند. عباس از ۱۹ سالگی به مطالعه کتاب‌های دینی روی آورده بود. طوری که همیشه جوابگوی سؤالات دیگران در این زمینه می‌شد. در خانواده‌مان من معمولاً به سؤالات دینی جواب می‌دادم اما یک جایی دیگر من در مقابل دانایی او کم می‌آوردم، مطالعه زیادی داشت. به نماز اول وقت خیلی اهمیت می‌داد و تمام تلاشش این بود که به جماعت نماز بخواند. از طرف دیگر بسیار مهربان بود و هر وقت سمنان می‌آمد به خواهرمان سرمی‌زد و به من که برادر بزرگ‌ترش بودم کمک می‌کرد.

گویا ایشان به تازگی اقدام به ازدواج کرده بودند؟

بله، تنها ۴۰ روز قبل از اینکه به سوریه اعزام شود نامزد کرده بود. تقریباً ۴۰ روز بعد از اعزام هم به شهادت رسید. نامزدی‌اش را بسیار ساده برگزار کرد. کل مهمانانش ۴۰ نفر هم نمی‌شدند و مهمانی خیلی ساده‌ای گرفت. قرار بود در تابستان عقد کند که شهید شد. خانواده نامزد عباس هم خیلی مذهبی هستند. به نظرم این امر در وصلتشان خیلی مؤثر بود. عباس با اینکه برادر کوچک ما بود خیلی درس‌ها از صبوری و مهربانی به ما داد. برادرم بسیار بخشنده بود.

به صورت داوطلب اعزام شده بودند؟

بله، رفتنش کاملاً داوطلبانه بود. حتی چندین بار اقدام کرده بود به سوریه برود که نگذاشتند. خودش خواست اعزام شود بعد از چندبار تعویق افتادن اعزامش، بالاخره رفت. دوستانش هم‌قسم شدند چون عباس ۴۰ روز نامزد کرده نگذارند جلو برود. دورش حلقه کردند تا اتفاقی برایش نیفتد. جلویش ایستادند اما نهایت کار به جایی کشید که شهید شد.

چه تاریخی و کدام منطقه به شهادت رسیدند؟

آن طور که به ما اطلاع دادند ظهر پنج شنبه ۲۰ خرداد ۹۵ موشک تاو که ساخت امریکاست به خودرویشان اصابت می‌کند و برادرم به شهادت می‌رسد. نیمی از پیکر عباس می‌سوزد. بعد از شنیدن خبر شهادتش دو روز منتظر آمدن پیکرش بودیم. امروز که با هم گفت و گو می‌کنیم (۲۳ خرداد) پیکرش را به معراج آوردند. خبر نداشتیم قرار است پیکرش امروز به معراج برسد. اما صبح متوجه شدیم هواپیما پیکر را آورده و الان هم که برای مراسم وداعش در معراج هستیم.

چطور از شهادت عباس مطلع شدید؟

خبر شهادت عباس را از زمزمه‌های مردم متوجه شدیم. من احتمال می‌دادم عباس شهید شود و دعا می‌کردیم که این اتفاق بیفتد. عباس از ۱۸ سالگی که اوان جوانی یک فرد است وارد سپاه شد و چون مجموعه سپاه مجموعه‌ای تربیتی است او را تربیت کرد و پاک ماند و منش رفتاری‌اش به گونه‌ای شد که نمی‌خواهم بگویم خیلی فرشته بود ولی عباس با تربیت و مطالعه‌ای که داشت به من که برادر بزرگش بودم درس می‌داد.

الهامی از شهادت عباس به خانواده شده بود؟

من سه روز قبل از شهادت برادرم خواب دیدم ایشان آمده و سالم است. گفتم چی شده؟ گفت آپاندیسم را عمل کردم. سمت راست پهلویش بود. ترکش‌های موشک نیز به همین پهلوی سمت راستش اصابت کرده بودند. مادربزرگم که خواهر شهید غلامرضا تالار است هم خواب دیده بود که اتفاقی برای عباس می‌افتد. در واقع هر کدام از ما به نوعی می‌دانستیم که اتفاقی برای او افتاده است.

آخرین تماستان کی بود؟

چهارشنبه شب گذشته (۱۷ خرداد) تماس گرفت و خبر سلامتی‌اش را داد و این آخرین تماسش بود. آخرین وداعش با خانواده هم که تعطیلات عید بود. خانواده او را در تهران دیده بودند. خود من هم بعد از عید به تهران آمدم و دیدمش.

شهید تهران ساکن بود؟

عباس بچه فعالی بود ابتدا گزینش سپاه سمنان کار می‌کرد اما به دلیل فعالیت زیادش گزینش دانشگاه تربیت پاسداری امام حسین(ع) جذبش کرده بود و نگذاشتند دوباره به سمنان برگردد.

به نظر شما یک جوان دهه هفتادی چطور آنقدر بصیرت پیدا می‌کند که خودش را به جبهه مقاومت اسلامی می‌رساند؟

عباس مطالعه زیادی داشت. کتاب‌هایی که مطالعه می‌کرد بیشتر از انتشارات صهبا و کتاب‌های حضرت امام خامنه‌ای بود. چند تا از کتاب‌هایش را به من هدیه داد. کتاب‌هایی مثل دغدغه‌های فرهنگی، کار باید تشکیلاتی باشد و خانواده به شرح حضرت آقا را خوانده بود. ضمن اینکه کارشناسی نظامی را در دانشگاه امام حسین(ع) گرفته بود و همزمان در دانشگاه پیام نور سمنان در رشته علوم سیاسی قبول شده بود. عباس دانشجوی ترم یک علوم سیاسی بود و خیلی دنبال مطالعه و کسب علم بود. این مطالعات در آگاهی و بصیرتش مؤثر بود. به نظرم عباس از خیلی لحاظ بی‌نقص بود. یک مشکلی که وجود داشت (در نگاه دینی) ازدواج نکرده بود که با نامزدی ایمانش را کامل کرد. پنج سال بود ما عباس را کمتر می‌دیدیم ما ساکن سمنان بودیم عباس تهران. چند روز که به سمنان می‌آمد می‌گفت بریم کوه، علاقه به ورزش از خصوصیاتش بود. مقید به نماز اول وقت و تعقیبات بود و نمازهای نافله و نماز شب می‌خواند.

خاطره‌ای از برادر شهیدتان دارید؟

یکبار صحبت از شهید و شهادت شد. عباس می‌گفت ما کجا و شهدای جنگ کجا. آنها از لحظه شهادتشان خبر داشتند. بعد حرف جالبی زد و گفت این همه شبکه‌های ماهواره‌ای و اینترنت و شبکه‌های اجتماعی فضای شهر را پر کرده‌اند، اما خودمان باید دیندار باشیم. اینکه توانستیم دیندار بمانیم یعنی به مرز شهادت رسیدیم و شهیدیم. پس باید مراقب باشیم ایمانمان را از دست ندهیم. برایم جالب بود عباس همان کلام امام علی(ع) را می‌گفت که «پاداش مجاهد شهید، برتر از عفیف پاکدامنی نیست که قدرت بر گناه دارد اما آلوده دامن نمی‌گردد.» عباس هم با تأسی و اشاره به این کلام مولا مثال می‌زد و می‌گفت اگر بخواهیم خودمان را به شهدا نزدیک کنیم کافی است در فضای مجازی، نگاه‌ها، غیبت، تهمت و همه اینها را رعایت کنیم و این چیز پیچیده‌ای نیست. عباس توصیه می‌کرد قانون هفت ساعت را فراموش نکنیم. ما بنده‌ایم و گاهی پیش می‌آید تندی و غیبت کنیم و تهمتی بزنیم اما خدا هفت ساعت اجازه داد انسان توبه کند. عباس می‌گفت: علیرضا قانون هفت ساعت یادت باشد. به فرموده امام معصوم هر جا اشتباه کردیم خدا اجازه داده سریع بگوییم استغفرالله. این قانون هفت ساعت خیلی گره‌گشاست.

به نظر شما چه شباهتی بین شهدای دفاع مقدس و شهدای مدافع حرم وجود دارد؟

امام خامنه‌ای فرمودند اگر مدافعان حرم نبودند و در سوریه و عراق نمی‌جنگیدند باید در داخل ایران با دشمن می‌جنگیدیم. رزمندگان مدافع حرم برای مرز و میهن ما می‌جنگند. شهدای مدافع حرم هم از میهن اسلامی ما دفاع می‌کنند و هیچ فرقی با شهدای هشت سال جنگ تحمیلی ندارند. آنها هم برای میهن و دین اسلام رفتند. اعتقادات و دفاع از حرم حضرت زینب(س) و عرق مذهبی به آنها انگیزه شهادت داد.

سخن پایانی.

در مسیر معراج شهدا بودیم، دیدم همه در حال داد و ستد و زندگی روزمره هستند. خبر از دل ما و عباس ما نداشتند که در چه جایی شهید شد و برای چه جانش را داد و تمام زندگی و سرمایه و نامزد ۴۰ روزه‌اش را رها کرد. ای کاش مردم بدانند چرا شهدا رفتند. شهدای مدافع حرم اصحاب آخرالزمانی هستند. اتفاقاتی در تاریخ بشریت رخ می‌دهد که منجر به ظهور منجی عالم می‌شود. ان شاءالله با عقیده و میهن‌پرستی اجازه ندهیم حریم آل الله و میهن ما را خدشه‌دار کنند. برادر شهیدم یک جوان ۲۳ ساله بود و ۴۰ روز نامزد داشت. مشخص است هر جوانی برای خود آرزوها دارد عباس ما جایگاه بسیار بالایی داشت می‌توانست پرش زیادی داشته باشد. اما رفت و جوانی‌اش را برای امام حسین(ع) و اهل بیت(ع) داد و شهید شد. قطعاً شهدا پیامی دارند که باید مطالعه کنیم و این اهداف را به دست بیاوریم مهم‌ترین هدف شهدا دفاع از اعتقادات و حریم اهل بیت و لبیک به فرمان امام خامنه‌ای است.

گزارش

گزارشی از سقوط یک خبرنگار در صعود به قله‌های محرومیت

کودکانی که تلویزیون را با موتور برق می‌بینند

■ اسماعیل احمدی

بعد از سال ۸۵ که برای انعکاس مجاهدات گروه‌های پرتلاش جهادی بسیج دانشجویی استان گیلان به روستاهای آن دیار رفته بودم، در سال ۹۵ هم برادری به من پیامک فرستاد و از روستاهایی محروم در گیلان نام برد که با وجود ۴۰۰ خانوار و ۱۸۰۰ نفر جمعیت، فاقد راه حداقلی برای عبور و مرور و فاقد امکانات اولیه نظیر برق و خانه بهداشت و مدرسه و... هستند. همین موارد برای یک جهادگر کافی بود که به آن سرزمین سفر کند تا شاید به پشتوانه رسانه‌ها گامی در جهت عمران و آبادانی آن منطقه برداریم.

■ **تالش سرزمین خوبان**

حدود شش ساعتی طول کشید تا از تهران بزرگ به تالش کوچک رسیدیم. قرار بود از آنجا به همراه جهادگران قرارگاه جهادی شهید املاکی و شهید سیرت‌نیا به سمت بخش «حویق» و روستاهای کوهستان بالا و پایین برویم. مسیری کوهستانی و صعب‌العبور که باعث شد آن هشت کیلومتر را یک ساعته طی کنیم. در صعودمان به این منطقه کوهستانی از جاده خبری نبود. جز چند متر خاک کنار دره که با قطره‌ای آب به گل‌هایی شل تبدیل می‌شدند و باعث گیر کردن خودروها می‌شدند. به دو راهی آخر که رسیدیم دیگر همان بیراهه نیز قطع شد و به اجبار پیاده شدیم و کوهنوردی آغاز شد. قریب سه ساعت و نیم صعود کردیم و آن چنان خسته و کوفته شدیم که در ارتفاع چسبیده به مسجد روستا از کوه سقوط کردم! معلق اول... معلق دوم... و دیگر به لطف الهی در معلق سوم توانستم خودم را به زمین گیر بدهم و به لطف برادری جهادگر که جثه‌ای تنومند داشت و مقابلم ایستاده بود متوقف شدم. سقوطی که می‌توانست صوت قرآن عبدالباسط را فعال کرده و جامعه خبری را داغدار کند! سقوطی که دیگر از آن همه خستگی و کوفتگی چیزی برای استخوان‌های ناقصم باقی نگذاشت و به اندازه کافی لباس آبی خوشگلم را گلی کرد.

■ **محرومیت‌هایی تلخ اما واقعی**

هرچه فکر می‌کنم که چرا پس از گذشت ۳۷ سال از انقلاب کوخ‌نشینان، باز هم شاهد برخی محرومیت‌ها شبیه سال‌های اولیه انقلاب هستیم، به هیچ پاسخ قانع کننده‌ای نرسیده و نمی‌رسم جز کم‌لطفی و کم‌کاری برخی مسئولان دولتی. ورنه هم به اندازه کافی، امامین انقلاب اسلامی بر توجه عینی و عملی به زاغه‌نشینان و فقیران و مستمندان که ولی‌نعمت ما هستند تأکید داشته و دارند، هم به میزان کافی بودجه و منابع و تجهیزات داشته و داریم و تنها همت و غیرت مسئول ذیربط را می‌طلبد که از اتاق مدیریت و سالن جلسه و سالن همایش کمی فاصله گرفته و با الگوگیری و عمل به مدیریت جهادی به سوی مناطق و روستاهای محروم بروند. روستاهای حویق تالش به رغم آن سرسبزی‌ها و زیبایی‌هایی که دارد محرومیت‌هایی دارد که کاممان را در آن روز تلخ، تلخ‌تر کرد. آن چنان که دلمان شکست و جانمان تکه تکه شد. آن گاه که راه مالرویش توانمان را گرفت و به ذهنمان آمد اگر مادری در حال تولد نوزاد باشد چه بر سر آن بانوی مظلوم خواهد آمد؟

آنگاه که دیدم آن روستاها برق ندارند و کودکان می‌گفتند مدتی است با «موتور برق» برنامه کودک را می‌بینیم که البته فقط شبکه استانی را داشتند و شبکه یک و دو را. همان موقع یکی از جهادگران گفت اولین بار که تلویزیون آوردیم و برنامه کودک نشان دادیم همه کودکان ذوق زده شده بودند.

آنگاه که تنها مدرسه روستا را دیدم که به مخروبه‌ای شبیه بود و هر انتظاری همچون انبار کاه و یونجه از این ساختمان می‌رفت جز آنکه محل آموزش باشد، اما آنگاه از عمق جانم ناراحت شدم که نتوانستم با بسیاری از اهالی آنجا از زن و مرد تا کودکان و پیران صحبت کنم. چراکه من فارس‌زبان بودم و آنها آذری‌زبان و نمی‌توانستند فارسی صحبت کنند و این یعنی قطع ارتباط با آن اهالی خوب و خونگرم که با دیدن ما هر یک به منزل محقر اما نورانی‌شان دعوتمان می‌کردند و پذیرایمان می‌شدند. چه خوش بود آن لحظات که سفره اطعامشان با پنیر و عسل و نان محلی آراسته شد و چای روی آتش قل قل کرده را در استکان‌های کمر باریک ریختند و جایتان خالی که عجب چسبید به گوشت و پوست و تنمان آن لقمه‌ها و نوشیدنی حلال که با عرق جبین و دستان پینه‌بسته آماده گردیده بود که حقیقتاً زندگی و کار در این روستاهای محروم، خود جهادی عظیم است. جوانان جهادگر گیلانی سالیانی است که پیگیر راه آن منطقه هستند و بدون معطل ماندن راه ساخت مدرسه و غسالخانه و خانه عالم را به پشتوانه قرارگاه محرومیت‌زدایی قرب کوثر سپاه آغاز نموده و بارها و بارها با عزیمت پزشکان جهادگر به طبابت جسم‌ها اشتغال یافته‌اند. گروه جهادی که دانشجویان بسیجی استان را هم‌عهد کرده تا رفع محرومیت‌های اصلی و اساسی سرزمین‌های محروم استان، با هم و در کنار هم بمانند تا مباد که در پل صراط، شرمنده امام و شهیدان گردند.

■ **سخنی با دولتمردان**

چه زیبا فرمود امیر کلام علی بن ابیطالب(ع) که این مسئولیت‌ها امروز با ما هست و فردا نه...

ای کاش بخشداران و فرمانداران و استانداران و وزرا و رئیس‌جمهوران و مسئولان شهرستان و استان، به مناطق محروم سر بزنند و روستاییان را که معونه‌ای کم و توقعاتی حداقلی را بر خلاف ما شهرنشینان، مطالبه دارند ببینند و ساعاتی را با آنها سپری کنند. روستاییانی که به فرموده بنیانگذار کبیر انقلاب زبان انتقاد ندارند. آنانی که همواره در مواقع و مواقف سخت انقلاب، در خط مقدم جبهه حق به مبارزه و قیام علیه نظام سلطه می‌پردازند و به واسطه حلال خوری‌شان، به ولایت وفادارترینند...

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۴۸۳۹

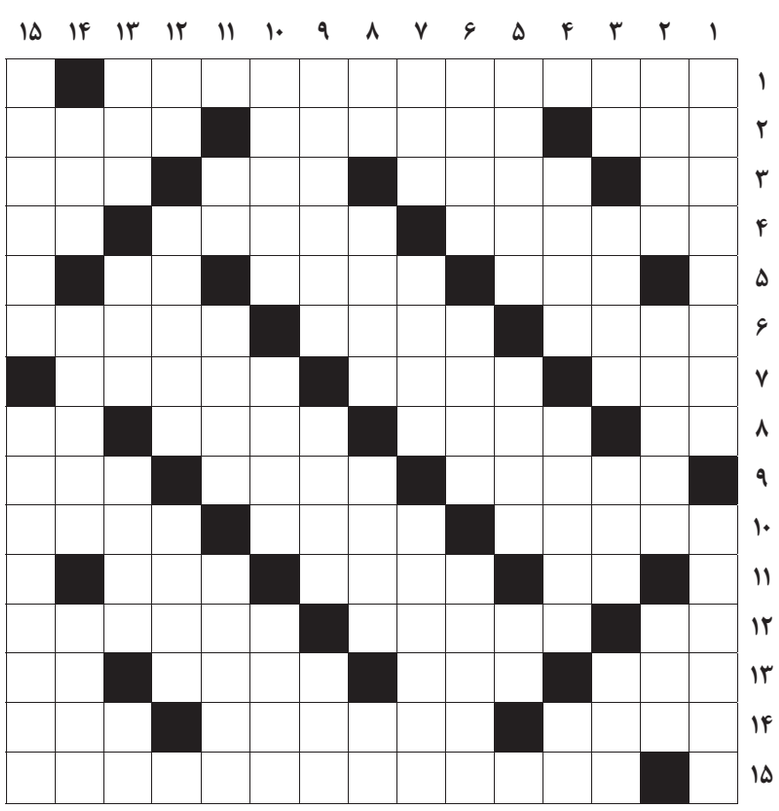

از راست به چپ

■ ۱- شاعر قرن ششم که هجده سال از عمرش را در زندان به سر برد ■ ۲- خجستگی- از میوه‌های شربتی و مربایی- خانه عسلی ■ ۳- جدید- مفتاح- نیتروژن- خورشید ■ ۴- فرو بردن سر به زیر آب- البته؛ به درستی- رود آرام ■ ۵- پایتخت سوییس- ضرورت ورزش تیراندازی- آب‌بند ■ ۶- کمان چهره- از گازها- به کمال رسیدن ■ ۷- درد و محنت- از ادات استفهام- جمع منبع ■ ۸- عنصر شیمیایی- آمدن- نرم‌کننده- هواپیمای فشفشه‌ای ■ ۹- قید و بند – همدم- سوگ و ماتم ■ ۱۰- از الفبای انگلیسی- وسیله تزریق دارو- روحانی دربار فرعون ■ ۱۱- تاکسی پرظرفیت- عاشق- گنج ■ ۱۲- از خواهران نویسنده انگلیسی- بی‌نام و نشان- قطار شهری ■ ۱۳- درخت- ده واحد از چیزی- تکبر و خودبینی- از ما بهتران ■ ۱۴- کبوتر صحرایی- شهری در استان تهران- کوچه ■ ۱۵- کارها و گرفتاری‌های زیاد داشتن

از بالا به پایین

■ ۱- هنر تزیین با شیشه- بادام زمینی ■ ۲- جانوری است گوشتخوار شبیه روباه- از توابع بابل- سوره‌ای با سجده واجب ■ ۳- «از» عربی- خودآرایی- راه فاضلاب- عقیده و نظر ■ ۴- خجالتی و محجوب- نوعی نقاشی- نیزه کوچک ■ ۵- راهرو- رهبر سیاهپوستان امریکا که ترور شد- کلاه الف ■ ۶- نرم و روان- از لوازم‌التحریر- یکی از ده فیلم برتر سینما ■ ۷- بنده- غذای روح- گناهکار ■ ۸- مادر لر- از شعرای قرن هشتم آذربایجان که به سبک سعدی شعر می‌سرود- ز گریه ... چشمم نشسته در چون است/ ببین که در طلبت حال مردمان چون اس- نفس سوزناک ■ ۹- یار آبسال- آلیاژی است از مس و نیکل- با چشم و ابرو اشاره کردن ■ ۱۰- از شهرهای سوئیس- شاداب و سرحال- قهوه‌خانه فرنگی ■ ۱۱- کنسرو ماهی- ورزش مفرح- عمل تغذیه عضله قلب را انجام می‌دهد ■ ۱۲- صدمه و آسیب- جا دادن کسی در خانه- درخت سدر ■ ۱۳- مادربزرگ- خلق و خو- حرکت کردن- کجاست؟ ■ ۱۴- دخان- نشانه پیامبری- هستی ■ ۱۵- معرف شیمیایی اسید و باز در آزمایشگاه- کشور دارالسلام

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۱		۴		۵	
	۹		۵				۷	
۸	۳						۶	
				۴				۸
		۳			۷			
	۶	۲						۳
۲				۸	۶			
					۱	۴		
۹	۵					۲		

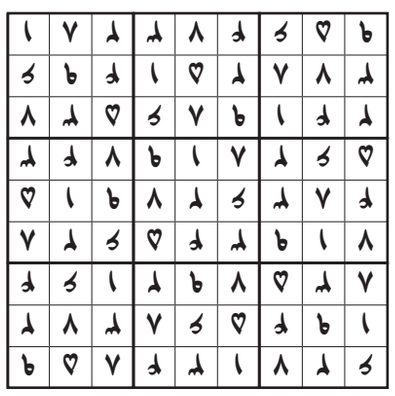

جدول کلمات متقاطع
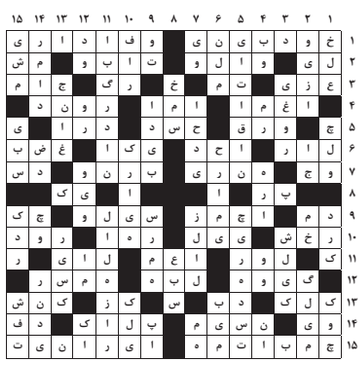
پاسخ جدول شماره ۴۸۳۸